

بررسی همگرایی و واگرایی در نظریات روابط بین الملل

کارشناس ارشد مطالعات منطقه ای، دانشگاه جامع امام حسین(ع)، تهران، ایران

محمد مسعود گل آقایی

(نویسنده مسئول)

استادیار رشته جغرافیا سیاسی ژئوپولیتیک، دانشگاه جامع امام حسین(ع)، تهران، ایران

کاظم ذوقی بارانی

چکیده

در عرصه پیچیده روابط بین الملل، پدیده همگرایی و واگرایی به عنوان دو نیروی متضاد، نقش تعیین کننده ای در شکل دهی تعاملات میان دولت ها و سایر بازیگران ایفا می کنند. همگرایی، به تمایل و گرایش بازیگران به سوی همکاری، اتحاد و ایجاد ساختارهای مشترک اشاره دارد، در حالی که واگرایی، نمایانگر تمایل به جدایی، تفرقه و اتخاذ سیاست های مستقل است. درک عوامل مؤثر بر این دو پدیده و چگونگی تأثیر آنها بر روابط بین الملل، از اهمیت بسزایی برخوردار است. در این مقاله، تلاش شده است تا با تأکید بر پنج نگرش عمده در نظریات روابط بین الملل و مطالعات منطقه ای، به تبیین مقوله همگرایی و واگرایی در روابط بین الملل پرداخته شود. این پنج نگرش عبارتند از: رئالیسم، لیبرالیسم، سازه انگاری، کارکردگرایی و نوکارکردگرایی. هر یک از این نظریه ها، با مبانی نظری و رویکردهای خاص خود، به بررسی پدیده همگرایی و واگرایی از زوایای مختلف می پردازند و عوامل مؤثر بر آنها را به شیوه های متفاوتی تحلیل می کنند. در این راستا، ابتدا به تشریح مبانی نظری هر یک از این پنج رویکرد پرداخته می شود و سپس نگرش آنها در باب همگرایی و واگرایی در روابط بین الملل و عناصر و متغیرهایی که به عنوان عوامل مؤثر در همگرایی و واگرایی از دید این نظریات مطرح می شوند، مورد بررسی قرار می گیرد. هدف از این مقاله، ارائه تصویری جامع و چندبعدی از پدیده همگرایی و واگرایی در روابط بین الملل از دیدگاه نظریه های مختلف است تا بتوان از این طریق، درک بهتری از عوامل مؤثر بر این پدیده و چگونگی تأثیر آنها بر روابط بین الملل به دست آورد.

همگرایی، واگرایی، رئالیسم، لیبرالیسم، سازه انگاری، کارکردگرایی و نوکارکردگرایی.

واژگان کلیدی:

Scientific Journal of Modern
Jurisprudence and Law

Print ISSN: 2717- 1469
Online ISSN: 2717 - 1477

Profile in ISC,SID, Noormags,
Magiran, Ensani,
GoogleScholar
www.jaml.ir

Year 2025, Sixth year, Issue 23

Pages 1-24

Examining convergence and divergence in international relations theories

Mohammad Masoud Master of Regional Studies, Imam Hossein (AS) University, Tehran, Iran
Gol Aghaei (Author)

Kazem Zoghi Barani Assistant Professor of Political Geography and Geopolitics, Imam Hussein University, Tehran, Iran

Abstract

In the complex arena of international relations, the phenomena of convergence and divergence, as two opposing forces, play a decisive role in shaping interactions between states and other actors. Convergence refers to the tendency of actors to cooperate, unite, and create common structures, while divergence represents the tendency to separate, divide, and adopt independent policies. Understanding the factors affecting these two phenomena and how they affect international relations is of great importance. In this article, an attempt has been made to explain the concept of convergence and divergence in international relations by emphasizing five major perspectives in international relations theories and regional studies. These five perspectives are: realism, liberalism, structuralism, functionalism, and neo-functionalism. Each of these theories, with its own theoretical foundations and approaches, examines the phenomenon of convergence and divergence from different angles and analyzes the factors affecting them in different ways.

In this regard, the theoretical foundations of each of these five approaches will first be described, and then their views on convergence and divergence in international relations and the elements and variables that are considered as effective factors in convergence and divergence from the perspective of these theories will be examined. The aim of this article is to present a comprehensive and multidimensional picture of the phenomenon of convergence and divergence in international relations from the perspective of different theories, in order to gain a better understanding of the factors affecting this phenomenon and how they affect international relations.

Keywords: Convergence, divergence, realism, liberalism, structuralism, functionalism, and neo-functionalism.

مقدمه

نظریات، مستلزم توجه به مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آن‌هاست. به‌عنوان نمونه، در حالی که رئالیسم بر رقابت قدرت، آنارشی ساختاری و منافع ملی تأکید دارد و همکاری را امری موقت و ابزاری تلقی می‌کند، لیبرالیسم بر نقش نهادها، وابستگی متقابل و قواعد بین‌المللی به‌عنوان عوامل تقویت‌کننده همکاری تأکید می‌ورزد. در سوی دیگر، سازه‌نگاری با تأکید بر نقش هنجارها، هویت‌ها و ساختارهای اجتماعی-معنایی، همکاری را نه صرفاً در بستر منافع مادی، بلکه به‌عنوان فرآیند شکل‌گیری معناهای مشترک و بازتولید تعاملات بین‌الذاتانی تحلیل می‌کند. به همین ترتیب، نظریه‌های کارکردگرا و نوکارکردگرا، با تمرکز بر عملکرد نهادها و کارکردهای متقابل فنی و اقتصادی، همکاری را به‌مثابه فرآیندی تدریجی و تجمعی می‌نگرند که از حوزه‌های غیرسیاسی آغاز شده و به‌مرور به قلمروهای سیاسی گسترش می‌یابد. از آنجا که این نظریات بر جنبه‌هایی متفاوت از واقعیت بین‌المللی تمرکز دارند از قدرت و امنیت گرفته تا هنجارها، تعاملات اجتماعی، و کارکردهای نهادین تحلیل تطبیقی آن‌ها می‌تواند تصویر چندبعدی و چندلایه‌تری از منطق درونی همکاری و واگرایی در نظام بین‌الملل ارائه دهد. چنین نگاهی نه تنها موجب توسعه و تعمیق ادبیات نظری روابط بین‌الملل می‌شود، بلکه می‌تواند سیاست‌گذاران و تحلیل‌گران را در اتخاذ راهبردهای کارآمدتر در مواجهه با چالش‌های منطقه‌ای و جهانی یاری رساند.

بر همین اساس، پژوهش حاضر به بررسی و تبیین مفهوم همکاری و واگرایی از منظر نظریات منتخب می‌پردازد.

این تحقیق به صورت کتابخانه‌ای، میدانی با مراجعه به منابع معتبر از جمله کتاب‌ها، مقالات خارجی و داخلی در

تحولات پرشتاب نظام بین‌الملل در دهه‌های اخیر، ضرورت بازاندیشی در مفاهیم بنیادینی چون «همگرایی» و «واگرایی» را به یکی از محورهای اصلی نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل بدل ساخته است. در شرایطی که جهان به سوی وابستگی متقابل و پیچیدگی فزاینده حرکت می‌کند، هم‌زمان شاهد روندهایی از گسست، واگرایی و تعارض نیز هستیم؛ از شکل‌گیری اتحادها و نهادهای منطقه‌ای و فراملی گرفته تا افزایش ملی‌گرایی افراطی، فروپاشی برخی ترتیبات همکاری، و بروز تنش‌های نوین ژئوپولیتیکی. چنین تضادهایی نشان می‌دهد که درک چرایی و چگونگی ظهور و تحول این دو پدیده متقابل، بدون رجوع به چارچوب‌های نظری منسجم و تحلیلی، ممکن نیست.

مفهوم «همگرایی» (Integration) در ادبیات روابط بین‌الملل، ناظر بر فرآیندهای نزدیکی، همکاری و ادغام میان بازیگران بین‌المللی، به‌ویژه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌الدولی است. این فرآیند ممکن است در ابعاد مختلفی چون اقتصادی، سیاسی، امنیتی یا فرهنگی نمود یابد و در صورت پایداری، به ایجاد ترتیبات نهادی بلندمدت منتهی شود. در مقابل، «واگرایی» (Disintegration) به پدیده‌هایی چون گسست، کاهش همکاری، تعارض منافع یا حتی فروپاشی نظم‌ها و ساختارهای همکاری بین‌المللی اطلاق می‌گردد.

هر یک از نظریات برجسته در روابط بین‌الملل—از جمله رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌نگاری، کارکردگرایی و نوکارکردگرایی بر پایه پیش‌فرض‌ها، متغیرهای تحلیلی و منطق نظری خاص خود، به تبیین این دو مفهوم پرداخته‌اند. در نتیجه، فهم تفاوت در تحلیل همکاری و واگرایی نزد این

برابر آن عبارت است از تفکیک و جدایی از همدیگر و دور شدن آن‌ها از هدف مشترک و حرکت به سوی هدف‌های خاص (حافظنیا و همکاران، ۱۳۹۱: ۵). همگرایی به صورت علمی پس از جنگ جهانی دوم به تجزیه و تحلیل بخشی از مسائل روابط بین‌الملل پرداخته است. در همگرایی تلاش بر این است که از عوامل اختلاف در زمینه‌های مختلف کاسته شود و از طریق شروع و گسترش همکاری‌های اقتصادی، فنی و تجاری و حتی سیاسی به ایجاد صلح و آرامش در یک منطقه یا جهان کمک کرد (غیور و نطاقپور، ۱۳۹۲: ۱۷۰). در همگرایی سیاسی کشورهای همگرا سعی بر آن دارند که در مسائل جهانی و منطقه‌ای سیاست‌های واحدی را از خود ارائه دهند (فولادی، ۱۳۹۷: ۵۲-۵۳). به عبارت دیگر، همگرایی واژه‌ای است که در برابر واگرایی مطرح می‌گردد.

همگرایی در علوم سیاسی عبارت است از فرایندی که طی آن دولت‌ها یا واحدهای سیاسی برای دستیابی به اهداف مشترک خود، به طور داوطلبانه و آگاهانه، بخشی از حاکمیت و اقتدار عالی خود را به یک مرکز فراملی واگذار می‌کنند (کاظمی، ۱۳۷۰: ۳). نظریات با تأکید بر عواملی نظیر تأثیر اتحادها بر افزایش توان کارکردی دولت‌ها، فرایند شکل‌گیری اتحاد بین دولت‌ها در نظام بین‌الملل توجیه شده است. نظریه همگرایی بیشتر از سوی نظریه‌پردازان مکتب لیبرالیسم مطرح می‌شود که شامل نظریه‌های فدرالیسم، کارکردگرایی، نوکارکردگرایی و مبادله است (غفاری و شریعتی، ۱۳۸۷: ۸۲). در انواع نظریه‌های همگرایی، نواقع‌گرایی؛ نهادگرایی نولیبرال؛ بین‌دولت‌گرایی لیبرال؛ سازه‌نگاری؛ بازاندیشی/نظریه انتقادی

ارتباط با موضوع انجام گرفته است و روش گردآوری اطلاعات با امور تئوری از روش کتابخانه‌ای و اینترنتی استفاده شده است بدین ترتیب که مطالب مهم و مرتبط از آخرین مقالات و منابع علمی فیش برداری شده و سپس اقدام به جمع‌آوری و طبقه‌بندی شده است ابزار گردآوری در روش تئوری قاعداً فیش برداری و نکته برداری و استخراج مطالب است.

۱- همگرایی و واگرایی

صاحب‌نظران در خصوص تعریف همگرایی^۱ به طور نسبی از اشتراک نظر برخوردارند (اردکانی و راستین‌دل، ۱۳۹۶: ۱۴۹) و اغلب بر این باورند که همگرایی پروسه‌ای است که دولت‌ها یا واحدهای سیاسی مجزا از هم، داوطلبانه از بخشی از اقتدار خود و اعمال آن برای دست‌یابی به تصمیمات و اهداف مشترک، کاستن از عوامل اختلاف‌زا و گسترش همکاری‌های فنی و تکنیکی، اقتصادی و تجاری، عقیدتی و فرهنگی و سیاسی صرف‌نظر کرده و از یک قدرت برتر تبعیت می‌کنند (کریمی، ۱۳۸۹؛ قوام، ۱۳۸۹: ۲۴۶-۲۴۷؛ Lindberg, 1073: 6; Haas, 1958, 16).

واگرایی و همگرایی دو رفتار متضاد در روابط دولت‌ها و بازیگران سیاسی هستند (حافظنیا، ۱۳۸۵: ۳۷۳). همگرایی به کوشش‌هایی اطلاق می‌شود که در آغاز عمدتاً در اروپای غربی و در سایر مناطق در جهت همگرایی منطقه‌ای صورت گرفته است. همگرایی به لحاظ مفهومی عبارت است از تقریب و نزدیک شدن افراد به سمت نقطه‌ای مشخص که معمولاً به عنوان هدف مشترک آنان شناخته می‌شود و واگرایی^۲ در

². Fragmentation

¹. Integration

بمانند، واگرایی و همگرایی باقی می ماند و برعکس، با نبودن این عوامل، همگرایی و واگرایی نیز از بین خواهد رفت (مختاری هشی و قادری حاجت، ۱۳۹۷: ۹۰). از آنجا که عوامل ایجادکننده در حال تحول و دگرگونی هستند، این پدیده نیز دچار تحول می شود. برای مثال یک تهدید مشترک می تواند عاملی برای همگرایی کشورهای تهدید شونده تلقی شود و آن ها را با هم متحد کند و در قالب یک تشکل امنیتی بین المللی گرد هم آورد (صفوی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۲).

اصولاً همگرایی و واگرایی تابعی از تلقی دولت ها و بازیگران درباره منافع ملی و جمعی و یا فردی خود است؛ به عبارت دیگر، بازیگری که تن به شرکت در فرایند همگرایی یا واگرایی با سایر بازیگران در سطوح مختلف می دهد، به این امر می اندیشد که این امر تا چه اندازه منافع او را تأمین و تهدیدات احتمالی را از او دور می سازد. لذا، فلسفه این دو پدیده را درک وجود منفعت برای بازیگران در پرتو شکل گیری آن ها تشکیل می دهد (کریمی پور و همکاران، ۱۳۹۸: ۳۰۸).

در سیر تحول این نظریات، نظریه های همگرایی از نظر هستی شناختی از مادی گرایی به معناگرایی تحول یافت هاند، به گونه ای که عناصر و ساختارهای انگاره ای و اجتماعی مورد توجه و تأکید بیشتری قرار گرفت هاند. از نظر معرفت شناسی و روش شناسی نیز فرائیبات گرایی و تفسیر گرایی در نظریه های همگرایی منطقه ای تقویت شده و توسعه یافته است (دهقانی، ۱۳۹۳: ۱۲۵). نظریه پردازان مختلف همگرایی، گاه همچون دویچ و اتزیونی آن را یک محصول نهایی و وضعیت خاص سیاسی معرفی کرده اند و گاه همچون ژاکوپ و تیون آن را فرایندی جهت تعویض وفاداری ها به سطح بالاتر از سطح ملی تعریف می کنند (سیف زاده، ۱۳۸۷: ۳۰۳؛ ولایتی و

و نظریه نظام جهانی نیز در ادامه چهار نظریه قبل مطرح کرده است (دهقانی، ۱۳۹۳: ۹۵).

واگرایی نیز در لغت به معنی عدم وجود ویژگی های مشابه در بین گروه های فرهنگی، نژادی و نظایر این ها در نقاط گوناگون و بدون ارتباط قبلی با یکدیگر است. واگرایی عبارت است از فرایندی که طی آن واحدهای سیاسی و دولت ها از یکدیگر دور شده و آن زمینه های بحران و جنگ فراهم می آید (قوام، ۱۳۹۵: ۲۲۹). در مقوله همگرایی گاه به عنوان یک فرآیند در نظر گرفته می شود که شامل فعل و انفعالات و اقداماتی است که برای نیل به وحدت صورت می گیرد و گاه به عنوان یک وضعیت یا محصول نهایی وحدت سیاسی است (فرانکل، ۱۳۹۷: ۵۳). در خصوص واگرایی باید گفت که عوامل بسیاری سبب توسعه همکاری و برقراری اتحاد میان واحدهای سیاسی متفاوت می شوند. نیروهای واگرا نیروهایی هستند که در یک جامعه باعث تجزیه واحدهای سیاسی می شوند. واگرایی روندی است که طی آن واحدهای سیاسی و دولت های مستقل سعی می کنند اقدامات و تصمیم گیری های خود را بدون در نظر گرفتن دیدگاه ها و منافع دیگران و همکاری با آن ها در جهت رسیدن به اهداف و منافع دلخواه تنظیم نمایند (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۳۷۳).

همگرایی و واگرایی ناظر بر رفتار جمع گرایی و دوری گزینی کشورها درباره یکدیگر است. به فرایند هم پیوستگی و همبستگی کشورها همگرایی و به فرایند جدایی و دوری گزینی کشورها درباره یکدیگر واگرایی اطلاق می شود. پدیده واگرایی و همگرایی در رفتار کشورها درباره یکدیگر، بسته به دلایل و عوامل بروز و تجلی این پدیده ها، از طبیعتی پویا برخوردار است. به این معنا که اگر عوامل ایجادکننده باقی

تمتاز و یکپارچه؛ تهدید مشترک؛ علائق، منافع و نقش مشترک؛ نیازها و وابستگی‌های متقابل در زمینه‌های مختلف؛ قدرت مسلط که نقش تأسیسی و رهبری را ایفا کند؛ روابط عاطفی و سیاسی رهبران کشورها و در نهایت وابستگی‌های تمدنی (حافظنیا، ۱۳۷۹: ۵۷).

با این وجود، دربارهٔ چگونگی دستیابی به آن و ماهیت و ابعاد همگرایی دارای نظر و گرایش یکسان نیستند. قدیمی‌ترین گرایش نظری در این خصوص «فدرالیسم» است. طراحان این نظریه معتقدند که فدرالیسم قاطعانه‌ترین راه حل برای جلوگیری از جنگ و ایجاد صلح و ثبات و در نتیجه رسیدن به وحدت سیاسی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۹۵). گرچه در فدراسیون‌ها هر دولت عضو هویت خود را حفظ می‌کند، ولی در کل اهداف و نیازهای مشترک بازیگران یکسان اند. از این‌رو، نظامی مشترک به وجود می‌آید و دولت‌ها در قالب یک واحد فوق ملی و بر اساس یک قانون اساسی مدون به همگرایی می‌رسند (عابدی، ۱۳۸۹: ۱۳۳). به زبان دیگر، هدف سازش دو گرایش و تقاضای متضاد یعنی اقتدار سلسله مراتبی در قالب یک دولت فدرال و حفظ خودمختاری اعضا بر پایه قانون اساسی است؛ یعنی وحدت بدون یکسانی و تنوع و تکرار بدون آنارشی یا وحدت در عین کثرت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۹۷).

۱-۱- رئالیسم

واقع‌گرایان معتقدند به خاطر محروم بودن نظام سیاسی بین‌المللی از وجود هرگونه مرجع مرکزی برای حل و فصل اختلافات، دولت‌ها تنها به وسیله قدرت می‌توانند منافع کسب و امنیت خود را حفظ کنند (دویچ و دیگران ۱۳۷۵: ۲۴۵-۲۴۴) از منظر رئالیسم همکاری برای بهره‌مندی مشترک

سعیدمحمدی، ۱۳۸۹: ۱۵۴). کارل دویچ همگرایی را روندی می‌داند که طی آن واحدهای مختلف به‌منظور دستیابی به صلح با یکدیگر همکاری می‌کنند شناسایی و درک متقابل افزایش پیدا می‌کند و حجم بالای مبادلات منطقه‌ای سبب تقویت بازیگران می‌گردد (امام‌جمعه‌زاده و همکاران، ۱۳۸۶: ۹).

در مفهوم همگرایی به مثابه وضعیت، تحقق همگرایی بیش از آن که به مسیر رسیدن به یکپارچگی معطوف باشد به وضعیت نهایی آن و قالبی که در آن صورت ایجاد شده بازمی‌گردد. همگرایی یک وضعیت نهایی و قطعی است که پس از گذشتن از یک آستانه به دست می‌آید (فرانکل، ۱۳۷۱: ۸۴). در حالت دیگر، یعنی همگرایی به مثابه فرایند، همگرایی امری نسبی قلمداد می‌شود تا امری مطلق (7: McCall, 1976). در این معنا صرف حرکت دولت‌ها برای رفع اختلافات و تعارضات خود با سایرین و بنا نهادن همکاری‌های دو یا چندجانبه حتی در حوزه‌ها محدود، برداشتی از همگرایی را به همراه دارد. هدف از دستیابی به همگرایی، همانطور که دویچ با الهام از نظریه عمومی نظام‌های پارسونز، بیان می‌دارد: (۱) حفظ صلح، (۲) حصول ظرفیت‌های چند منظوره گسترده‌تر، (۳) نیل به بعضی وظایف خاص و (۴) کسب هویت و تصویر جدیدی از خود است. وی چهار شرط لازم همگرایی را ارتباط متقابل، سازگاری عملی ارزش‌ها و پاداش‌های مشترک، واکنش‌پذیری متقابل و نوعی هویت و یا وفاداری مشترک تعمیم یافته می‌داند (سیف‌زاده، ۱۳۸۷: ۳۱۱). شکل‌گیری فرایند همگرایی و پدیدار شدن یک گروه‌بندی و تشکل بین‌المللی و منطقه‌ای، نیازمند وجود زمینه‌ها و عوامل خاصی است که اهم آن‌ها عبارت است از: ویژگی‌های مشترک فرهنگی- تاریخی؛ وحدت طبیعی و جغرافیایی و برخورداری از واحدهای جغرافیایی

مورگنتا، دولت‌ها در جهانی بی‌نظم، ناگزیر به رقابت برای قدرت و منابع هستند. (Morgenthau, 1948) این رقابت گاه به واگرایی و جدایی در تعاملات بین‌المللی منجر می‌شود، زیرا هر دولت به دنبال به حداکثر رساندن منافع خود است

۲. توازن قدرت و تضاد منافع: رئالیست‌ها معتقدند که یکی از اصول کلیدی نظام بین‌الملل، توازن قدرت است. دولت‌ها برای جلوگیری از تسلط یک قدرت بزرگ بر نظام بین‌الملل، ائتلاف‌های موقتی تشکیل می‌دهند تا توازن را برقرار کنند. اما از آنجا که این ائتلاف‌ها بیشتر مصلحتی و موقتی هستند، واگرایی در آنها بسیار محتمل است. به عنوان مثال، معاهده‌ها و پیمان‌های اقتصادی و نظامی اغلب با نیت جلوگیری از افزایش قدرت یک کشور خاص ایجاد می‌شوند، ولی زمانی که منافع ملی یکی از اعضا تهدید شود، ممکن است به خروج از این معاهدات فکر کند. (Waltz, 1979) این تضاد منافع زمینه‌ساز واگرایی در همکاری‌های بین‌المللی است

۳. نقش عدم اعتماد و امنیت: عدم اعتماد یکی دیگر از عوامل کلیدی واگرایی در روابط بین‌الملل است. رئالیست‌ها معتقدند که دولت‌ها نمی‌توانند به طور کامل به نیت سایر بازیگران اعتماد کنند، حتی اگر معاهدات و پیمان‌های رسمی وجود داشته باشد. به باور میرشایمر، عدم اعتماد دولت‌ها به یکدیگر باعث می‌شود که آنها به جای همکاری طولانی‌مدت به دنبال تأمین امنیت خود به صورت مستقل باشند، که این امر واگرایی را تشدید می‌کند (Mearsheimer, 2001)

۴. واگرایی اقتصادی و منافع متضاد: از دیدگاه رئالیستی، اقتصاد و سیاست بین‌الملل از هم جدا نیستند، و دولت‌ها به دلیل انگیزه‌های اقتصادی ممکن است از همکاری‌های

بسیار مشکل است، زیرا اعتماد وجود ندارد و ترس از استثمار شدن، توان وابستگی متقابل را به برانگیختن همکاری و شکل‌گیری هویت جمعی محدود می‌سازد (لینکلتر، ۱۳۸۵: ۶۰). براین اساس در وضعیت آنارشی نگرانی از خدعه و فریب موجب ترس دولت‌ها از ورود به همکاری است (قاسمی، ۱۳۷۹: ۸۶-۸۵). با این وجود، همکاری از نظر رئالیست‌ها غیر ممکن نیست دولت‌ها تنها در صورتی دست به همکاری خواهند زد که قدرت ملی آنها را افزایش دهد (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۷۰-۶۹)؛ اما همین همکاری‌ها آسیب‌پذیر، شکننده و ناپایدار خواهد است (Waltz, 1997: 95).

رئالیسم یا واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل یک نظریه پرنفوذ است که از منظر آن، قدرت و منافع ملی به عنوان انگیزه‌های اصلی دولت‌ها در تعاملات جهانی تلقی می‌شود. از دیدگاه رئالیستی، واگرایی یا جدایی دولت‌ها و دور شدن از همکاری‌های بین‌المللی امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. این دیدگاه بر اساس چند اصل کلیدی استوار است که توضیح می‌دهند چرا دولت‌ها حتی در چارچوب همکاری‌های بین‌المللی در نهایت به دنبال منافع ملی خود هستند و ممکن است مسیرهایی را انتخاب کنند که منجر به واگرایی شود (Mearsheimer, 2001).

۱-۱-۲- عوامل موثر در واگرایی میان بازیگران بین‌المللی از منظر رئالیسم

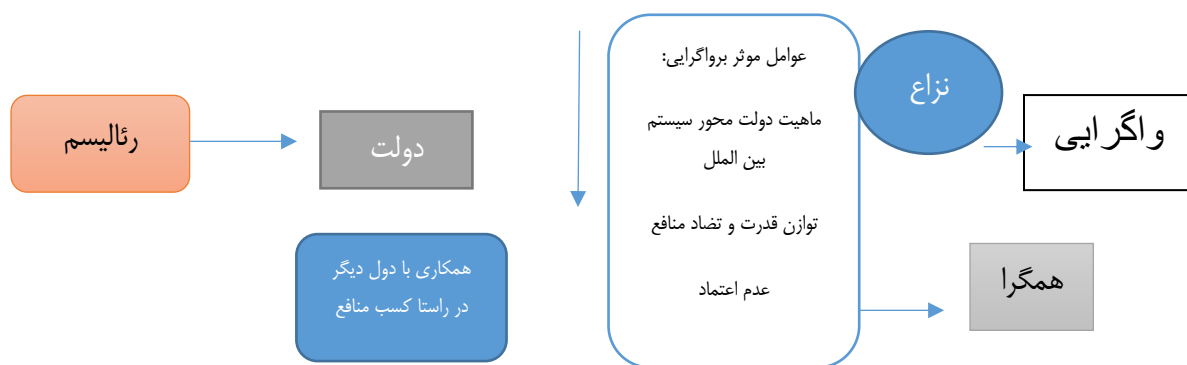
۱. ماهیت دولت‌محور سیستم بین‌الملل: رئالیست‌ها بر این باورند که نظام بین‌الملل ماهیتی آنارشیک دارد؛ یعنی هیچ اقتدار مرکزی وجود ندارد که دولت‌ها را به همکاری الزام کند. در این فضا، دولت‌ها باید برای بقا و امنیت خود تلاش کنند و به همین دلیل، به دنبال افزایش قدرت خود هستند. به تعبیر

۱-۲- لیبرالیسم

از منظر لیبرالها روند وابستگی متقابل میان کشورها به ویژه در در عرصه‌های اقتصادی و تجاری موجب شده کشورها به سمت همکاری با یکدیگر بروند و همزمان دریابند که هزینه منازعه افزایش یافته است و این وابستگی موجب ظهور یک سلله هنجار و قواعد می‌شود (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲).
تولیرالها معتقدند که دولت‌ها از نزدیک با یکدیگر همکاری می‌کنند ولی این همکاری به علت نزدیکی بیش از حد موجب سایش و اصطکاک می‌شود؛ اما کار اینجا خاتمه نیافته و دوباره تلاشی نو برای از بین بردن اختلاف آغاز شده و به همکاری جدید می‌انجامد (عسگرخانی، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۴). هدف اصلی تولیرالیسم توضیح علل و عوامل همکاری و همگرایی بین کشورهای عاقل و منفعت طلب در شرایط آنارشی است. بنابراین در صورت حمل این مشکلات کشورهای عاقل که تنها در صدد کسب سود مطلق هستند اقدام به همکاری و همگرایی خواهند کرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲).

بین‌المللی فاصله بگیرند. به عنوان مثال، در شرایطی که یک کشور نیاز به افزایش درآمد و رشد اقتصادی دارد، ممکن است تصمیم به اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرایانه بگیرد که این موضوع باعث واگرایی از پیمان‌های تجارت آزاد می‌شود. با توجه به دیدگاه رئالیستی، این نوع تصمیم‌گیری اقتصادی که از منافع ملی سرچشمه می‌گیرد، باعث واگرایی دولت‌ها در زمینه‌های اقتصادی می‌شود (Gilpin, 1981).

۵. ناسیونالیسم و تمایل به استقلال: رئالیست‌ها همچنین به تأثیر ناسیونالیسم و تمایل دولت‌ها به حفظ استقلال سیاسی و فرهنگی خود تأکید دارند. این میل به استقلال و عدم وابستگی به دیگر کشورها می‌تواند موجب واگرایی در همکاری‌های بین‌المللی شود. به عنوان مثال، کشورهای مختلف برای حفظ هویت فرهنگی و سیاسی خود ممکن است از پیوستن به نهادهای بین‌المللی خودداری کنند یا سیاست‌هایی در تقابل با جریان‌های بین‌المللی اتخاذ کنند (Krasner, 1999).



شکل (۱). شماتیک مفهومی رئالیست‌ها از واگرایی، ترسیم نگارنده

سازه انگاری بود، سعی کرد تا تعاریف و برداشت متفاوتی از منطقه و منطقه‌گرایی و به طور کل همکاری منطقه ای ارائه دهد و حوزه‌ها به نسبت مغفول مانده منطقه‌گرایی و همگرایی منطقه‌ای؛ همچون فرایند شکل گیری سامان و اجتماع سیاسی از راه قواعد و هنجارها، دگرگونی و دگرپرسی هویت‌ها و نقش ایده‌ها، انگاره‌ها، زبان و گفتمان که در نهایت به بر ساخته شدن منطقه می‌انجامد را توضیح دهد (Neumann, 2003; Christiansen et al., 1999).

این نظریه تأکید داشت که «منطقه آن چیزی است که ساخته می‌شود» و مناطق، پدیده‌های هویتی و شناختی هستند که توده مردم به طور عام یا نخبگان به طور خاص در آنها احساس با هم بودن، تعلق داشتن به یکدیگر و سهیم بودن در ارزشها و منافع مشترک دارند. «منطقه بودگی» بر حسب هویت منطقه‌ای مشترک و نوعی «ما بودگی» منطقه‌ای تعریف می‌شود که جغرافیا، سرزمین و عناصر مادی نقش اندکی در آن ایفا می‌کنند (Adler and Barnett, 1998: 31). از این رو آنچه که کشورها و ملت‌ها را گرد هم می‌آورد، اشتراک‌های فرهنگی، اجتماعی، ارزشی و تاریخی است.

در این رهیافت آنچه که بیش از همه مورد تأکید قرار می‌گرفت این اصل بود که خود کشورها و طرف‌های خارجی بر این اعتقاد باشند که آن‌ها منطقه‌ای را تشکیل داده‌اند. در این جا منطقه به عنوان یک کیان اجتماعی تلقی می‌شود که به سبب اینکه، دولت‌ها خود را به عنوان بازیگرانی که در یک حس مشترک با یکدیگر زندگی می‌کنند و دارای آینده مشترکی هستند تصور نمایند معنا و اهمیت می‌یابد. به اعتقاد ونت، مناطق آن چیزی است که کشورها می‌سازند (لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۷۶; Wendt, 1992). در این راستا تحت



شکل (۲) شماتیک مفهومی لیبرالیسم از واگرایی، ترسیم نگارنده

۱-۲-۱- سازه‌انگاری و همگرایی

سازه‌انگاری بر نقش قوام بخش و تکوین دهنده نهادها، هنجارها، یادگیری اجتماعی، جامعه پذیری و بر سازی اجتماعی واقعیت تأکید می‌ورزد (قوام، ۱۳۹۰: ۴۴). از این رو، یک تحلیل سازه انگار از مسئله همکاری بیشتر بنیان شناختی دارد تا رفتاری؛ زیرا به شناختی بین الادهانی می‌پردازد (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۲۴۹ و ۲۲۹). به نظر سازه انگاران نظام باورهای مشترک دارای خصوصیات ساختاری بوده و بر کنش سیاسی کارگزاران تأثیر گذارد. ساختارهای معنایی و انگاره‌ها به منابع و ساختارهای مادی معنا بخشیده و به هویت های اجتماعی بازیگران دولتی شکل می‌دهند (Reus-smit, 1996: 209-230). هویت اجتماعی چگونگی تکوین و تعریف منافع ملی و ارجحیت های آن را تعیین می‌کند. منافع کشورها از طریق فرآیند تعامل اجتماعی که در آن شرکت دارند شکل می‌گیرد و این منافع برخاسته از هویت مبتنی بر هنجارهای بین‌ذهنی مشترک، به کنش و رفتار کشورها شکل می‌دهد (Ruggie, 1998: 855-858). از منظر سازه انگاری هر کنش گره یاد می‌گیرد که خود را در آیینی دیگری ببیند. این یادگیری پیچیده است و نه تنها به معنای آفرین هنجارهای تنظیم‌کننده برای هویت‌های مسلم است، بلکه هنجارهای تکوینی برای هویت‌های جدید خلق می‌کند (ونت، ۱۳۸۴: ۵۰۵).

اساس و با توجه به این سه نوع فرهنگ که هر کدام می تواند ناظر بر نقش های دوست، رقیب و دشمن برای بازیگران باشد، منطقه ای همکاری یا عدم همکاری را شکل می گیرد (ونت، ۱۳۸۴: ۳۵۹-۴۵۰).

علاوه بر این می توان گفت سازه انگاران به جای تمرکز بر انگیزه ها و عوامل مادی، بر اهمیت دانش مشترک یادگیری، نیروهای هویتی و ساختار نهادی و هنجاری تأکید می کنند. آنان معتقدند که با فهم ساختارهای بنیاد هنی می توانیم راه هایی که منافع و هویت ها در طول زمان تغییر می کنند و باید بیان کرد که پیدایش اشکال جدیدی از همکاری و جامعه را توصیف و تشریح کنیم (Hurrell, op.ct: 65). بر این اساس است که بسیاری از محققان روابط بین الملل معتقدند که اساسا منطقه گرایی معاصر که نامیده می شود، از آن جا که ماهیتی چند بعدی دارد مبتنی بر سازه انگاری یا یک بلوک سازی تئوریک ۱۵ دانست و بر اساس این رویکرد آن را تبیین کرد (Hettne and soderbom, 2002: 45). رویکردی که معتقد است ساختارهای اجتماعی هم همانند هنجارها و ایده ها به اندازه ساختارهای مادی مانند موازنه قدرت نظامی در شکل گیری منطقه گرایی مهم هستند (Deup Hawang, 2007: 68).

در نظریه سازه انگاری، واقعیت اجتماعی متفاوت از واقعیت مادی است و به بعد غیر مادی نیز توجه می شود. لذا شناخت این واقعیت ممکن است؛ اما کم و بیش متفاوت با شناخت در حوزه های فیزیکی و طبیعی تلقی می گردد. بر این اساس، این

برخی شرایط کشورهایی که خودشان احساس می کنند که در یک منطقه قرار دارند، راحت تر و آسان تر همکاری خواهند کرد لذا عنصر ذهنی و تصویر محیط ذهنی بازیگران درون منطقه ای و فرا منطقه ای در شکل گیری مرزها و نظم منطقه ای نقش تعیین کننده دارد (Neumann, 2003).

این نظریه تأکید اصلی خود را اساساً بر رابطه میان وابستگی متقابل مادی و فهم هویت و اجتماع قرار می دهد. به طور کلی این نظریه عمدتاً روی آگاهی و هویت منطقه ای احساس تعلق به یک اجتماع خاص یا آنچه اصطلاحاً «منطقه گرایی شناختاری»^۱ گفته می شود، تمرکز می کند. بر این اساس، انسجام منطقه ای به میزان قابل توجهی به «وابستگی متقابل شناختاری» ارتباط دارد (Hurrell, 1995: 64; Onuf, 1989).

الکساندر ونت معتقد است که چون همگرایی از طریق رویه ها و شناخت بین الاذهانی میان کنشگران صورت می گیرد بنابراین هم عنصر همکاری و هم عنصر منازعه در روابط میان دولت ها وجود دارد و وجود هر دوی این عناصر به تعامل و فهم بین الاذهانی کنش گران از هویت ها و منافع خود و دیگری وابسته است (سازمند، ۱۳۸۸: ۸۱؛ Wendt, 1992) و همکاری و منازعه در چارچوب شناخت مشترک (فرهنگ) معنا پیدا می کند. او نیز مانند والتز ساختار نظام بین الملل را آنارشیک می داند؛ اما معتقد است که «آنارشی آن چیزی است که دولت ها از آن می فهمند» و این آنارشی ممکن است سه نوع فرهنگ هابزی، لاکو و کانتی را بازتولید کند و بر این

1. Cognitive Regionalism

ناظران منفرد وجود دارد. ثانیاً نظریه‌های علمی نوعاً به این جهان اشاره دارند؛ و ثالثاً بر فرض این که جهان مستقیماً قابل مشاهده نباشد؛ اما او در عین حال قائل به تفاوت میان «انواع طبیعی» و «انواع اجتماعی» است. بدین گونه که انواع اجتماعی از نظر زمانی و مکانی خاص‌ترند و وابستگی بیشتری به اعتقادات کنشگران دارند و بیشتر وابسته به رویه‌های انسانی‌اند. ونت با تکیه بر آراء تعامل‌گرایان نمادین بیان می‌کند که اولاً اشخاص براساس معانی ای که چیزها و سایر کنشگران برای آنها دارند عمل می‌کنند؛ و ثانیاً این معانی در ذات جهان نیستند، بلکه در تعامل شکل می‌گیرند. او بیان می‌کند که حقایق آن گونه که ما آنها را می‌پنداریم از استدلالهایی که در موردشان می‌شود جدایی‌پذیر نیستند. واقعیت‌کردارها هستند، یعنی اعمالی که انجام می‌شوند. و کلماتی که گفته می‌شوند قواعدند که به این کردارها ساختار می‌بخشد، یعنی عباراتی که به کاربران اجازه می‌دهد در این مورد که چگونه باید عمل کنند به نتیجه برسند. جهان سیاست از جمله روابط بین‌الملل کلاً توسط افراد ساخته و شکل گرفته می‌شود. چیزی اجتماعی خارج از فعالیت انسانها و مستقل از آن وجود ندارد. سازه‌انگاران درگیر طراحی سختکوشانه هستند، یعنی می‌خواهند توازنی را بین اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی به وجود آورند. از یک طرف سازه‌انگاران، با اثبات‌گرایان توافق دارند که ما می‌توانیم نظریه‌های تجربی را به وجود آوریم که بتواند آنچه را در روابط بین‌الملل در جریان است تشریح کند؛ همانطور که ونت بیان کرده است «سازه‌انگاران تنها تلاش می‌کنند تا دنیا را تشریح کنند». از طرف دیگر، تأکید بر اهمیت عقاید و شناخت مشترک بدین معنی است که سازه‌انگاران کار دشوار تجزیه و تحلیل، فهم و ارزشیابی ذهنی بازیگران مهم در جهان سیاست

نظریه بیش از آنکه به دنبال تبیین باشد، به دنبال تفسیر و فهم روابط اجتماعی است و به طور خاص به تفسیرهای غیر مادی هویت دولت نیز توجه دارد. این دیدگاه نشانگر موضع بینابینی این نظریه میان مادی‌گرایی و معنا محوری، امکان و عدم امکان شناخت، تبیین و تفهیم و واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی در روابط بین‌الملل است و از این‌رو سازه‌انگاران برجسته‌های مانند نیکولاس انف، آلکساندر ونت و جان راگی مانند نظریه‌پردازان انتقادی و پست‌مدرنها، معتقدند که واقعیت اجتماعی خارجی و عینی آنگونه که به نظر می‌رسد وجود ندارد. عقیده اصلی آنها این است که دنیای اجتماعی از جمله روابط بین‌الملل یک ساختار بشری است (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۳۰۵). در واقع، توجه سازه‌انگاران از یک سو، به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌ها و تأکید آنها به «نقش تکوینی عوامل فکری» است که آنها را در برابر «مادی‌گرایی» حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد و در عین حال، پذیرش اهمیت واقعیت مادی، آنها را از پیاساختار گرایان متمایز می‌سازد. به عبارت دیگر، سازه‌انگاران بر ابعاد مادی و غیرمادی حیات اجتماعی تأکید دارند؛ امانوئل آدلر به خوبی این دو وجه را در تعریف خود از سازه‌انگاری جمع کرده است. او سازه‌انگاری را دیدگاهی می‌داند که نشان می‌دهد «چگونگی شکل دادن جهان مادی به کنش انسانی و شکل گرفتن جهان مادی توسط کنش و تعامل انسانی وابسته به تفاسیر پویای هنجاری و معرفت‌شناختی جهان مادی است. این به معنای نقش جهان مادی در برساختن جهان اجتماعی است (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۲۴-۳۲۶).

در این زمینه، الکساندر ونت در موضعگیری شبیه به علم‌گرایان بر آن است که اولاً جهان مستقل از ذهن و زبان

دولتی و غیره همراه با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها و الگوهای
برایند شکل می‌دهند مهم است. این‌ها نوعی «جهان‌بینی»
ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند.
نهادهای بین‌المللی، و رژیم‌های بین‌المللی همچون رژیم‌های
تسلیماتی و حقوق بشر هنجارهای بین‌المللی و... کنشگران را
به سمت باز تعریف منافع و حتی هویت‌هایشان سوق می
دهند.

به این ترتیب از نگاه سازه‌انگاران، واقعیت بین‌المللی یعنی
ساختارهای بنیادین بین‌الملل، فهم دولت‌ها از خود، و رفتار
عمومی دولت‌ها را شناخت ذهنی، که خود وابسته به فرآیند
تعامل بین‌المللی است، قوام می‌بخشد. به بیان «ونت»،
ساختار جدا از فرآیند، یعنی رویه‌های کنشگران وجود ندارد
(مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۳۲-۳۳۴). لذا آنان بر رهیافتی بینابینی
بر قوام متقابل کارگزار و ساختار تأکید می‌کند. آنان در
بررسی ساختار نیز آن را برخلاف واقع‌گرایان در ابعاد مادی
خلاصه نمی‌کنند، و بر بعد معنایی و زبانی ساختارها تأکید
دارند و در عین حال، چارچوب معنا محور را نمی‌پذیرند، و
در کنار معنای غیرمادی اهمیت ابعاد مادی را نیز مد نظر قرار
می‌دهند.

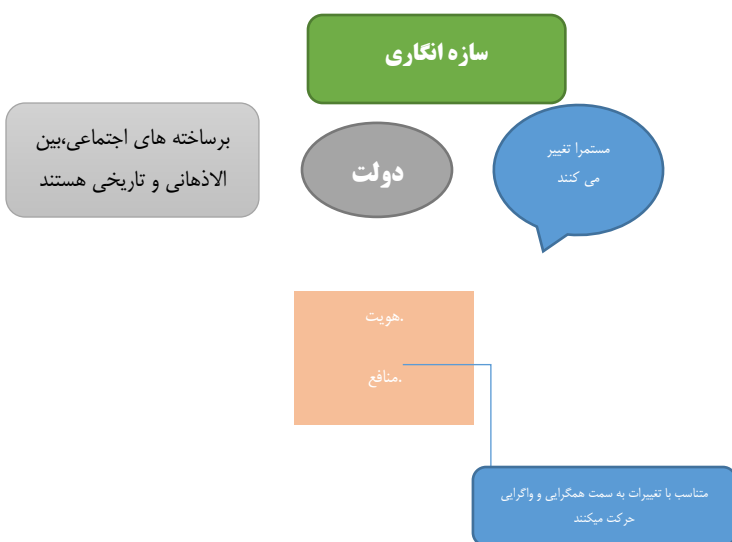
این مسئله در دیدگاه سازه‌انگاران نسبت به فرایند واهمگرایی
نیز کاملاً آشکار می‌گردد، به گونه‌ای سازه‌انگاران با تأکید بر
واهمگرایی شناختاری، از یکسو بر عوامل عینی و مادی مؤثر
در همگرایی تأکید می‌کنند و از سوی دیگر به بررسی و ارزیابی
نقش عوامل ذهنی و غیرمادی در تشدید و اگرایی یا تقویت
همگرایی میان کشورها تکیه می‌کنند. در این زمینه
«چپرسون»، «ونت» و «کاتزنستاین» بیان می‌کنند که
لایه‌های فرهنگی ملی و بین‌المللی مؤثر بر ماهیت دولت‌ها در

را به عهده می‌گیرند. (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۳۰۶-
۳۰۷).

بر این اساس، برای سازه‌انگاران ساختار و کارگزار به شکلی
متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. ساختارهای اجتماعی
نتیجه پیامدهای خواسته و ناخواسته کنش انسان‌یاند و در عین
حال، همان کنشها یک بستر ساختاری تقلیل‌ناپذیر را مفروض
می‌گیرند، یا این بستر به عنوان یک میانجی برای آن‌ها عمل
می‌کند. خود ساختارها به عنوان پدیده‌هایی نسبتاً پایدار با
تعامل متقابل است که خلق می‌شوند و بر اساس آنها کنشگران
هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند. ساختار جدا از
فرآیند یعنی جدا از رویه‌های کنشگران وجود ندارد. در اینجا
سازه‌انگاران تا حد زیادی تحت تأثیر آراء آنتونی گیدنز و نظریه
ساختیابی او هستند. (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۳۰).

مسئله مهم دیگر، هویت کنشگران است که به تعبیری در
کانون رهیافت سازه‌انگاری است. هویت عبارت است از فهم و
انتظارات در مورد خود که خاص نقش است. هویت‌ها به طور
هم زمان به گزینش‌های عقلانی قوام می‌دهند و این الگوهای
هنجاری سیاست بین‌الملل‌اند که به آن‌ها شکل می‌دهند.
هویت‌ها را نمی‌توان به شکلی ماهوی، یعنی جدا از بستر
اجتماعی آنها، تعریف کرد. آنها ذاتاً اموری رابطه‌ای اند و باید
به عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با
در نظر گرفتن چشمانداز دیگران، یعنی به عنوان یک ابژه
اجتماعی به خود کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافع
خاصی تولید می‌کند و به تصمیمات سیاستگذاری شکل می
دهند. اینکه «خود» خود را دوست، رقیب یا دشمن «دیگری»
بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان آنها ایجاد خواهد کرد. برای
سازه‌انگاران سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویت‌های

اجتماعی می توانند با روابط نهادینه شکل گیرند و تغییر پیدا کنند. لذا اگر دولت، حاکمیت و جامعه بین الملل بر ساخته‌های اجتماعی، بیناذهنی و تاریخیاند که در شرایط خاصی به وجود آمده و مستمراً تغییر می کنند ما در واقع با تغییری مستمر در همگرایی و واگرایی در روابط بین الملل سروکار داریم، این تحولات شناختی و اجتماعی اند که به تحول در جامعه بین الملل شکل می دهند.



شکل (۳). شماتیک مفهومی سازه انگاری از واگرایی، ترسیم نگارنده

۱-۲-۲- کارکردگرایی

طول زمان نهادهای رسمی یا رژیمهای بین المللی را شکل میدهند.

از نظر «ونت»، نهادها واحدهایی شناختی اند که مستقل از انگاره‌های کنشگران در این مورد که جهان چگونه عمل می کند وجود ندارد. هویت‌ها، منافع، و نهادها همگی ناشی از فرآیندهای اجتماعی متعاملی اند که ما برای سمت دادن به رفتار خود بر آنها تکیه می کنیم؛ اما از قبل داده شده و مسلم پنداشته شده نیستند و از طریق تعامل اجتماعی میان هویت‌ها شکل می گیرند. خود هویت‌ها نیز از تعامل با سایر هویت‌ها و نهادهای جمعی اجتماعی قوام می یابند. بنابراین، آنارشی و خودیاری یا احساس تهدید و همچنین همگرایی یا واگرایی در عین این که مقولاتی مادی و در ارتباط با ساختار هستند؛ اما تحت تأثیر برداشت‌ها، انگاره‌های ذهنی و در کل، جهان بینی کارگزاران شکل میگیرند و قبل از تعامل دولت‌ها معنا ندارند و تنها پس از تعامل است که میتوان از همکاری یا تعارض صحبت کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۳۲-۳۴۴).

بنابراین، این دولت‌ها هستند که سرشت آنارشی بین المللی و سطح و میزان همگرایی و واگرایی در این فضای آنارشی گونه نظام بین الملل را تعیین می کنند؛ اما آنچه دولت‌ها انجام می دهند وابسته به چیستی هویت‌ها و منافع آنهاست.

از سوی دیگر سازه انگاری در تبیین گذار از واگرایی به همگرایی یا بالعکس و یا ثبات در شرایط واهمگرایی در روابط میان کشورها نیز بر این مسئله تأکید می کند که هویت‌ها و منافع آن نیز تغییر می کنند. این تغییر هویت هم به دولت‌ها و هم به هویت نظام بین الملل مربوط می شود. در نتیجه آنچه اهمیت می یابد این است که هویت‌ها و منافع چگونه ساخته می شوند. از دیدگاه سازه انگاران هویت‌ها و هنجارهای

رویکردی تدریجی و تزییدی به تغییر و تحول نظام بین‌الملل و همگرایی منطقه‌ای دارد و نقطه آغاز همگرایی منطقه‌ای را به جای حوزه‌ها تنش‌انگیز سیاسی، موضوعات و بخشهای فنی و اقتصادی می‌داند (Mitrany, 1996). کارکردگرایان با تفکیک موضوعات معتقدند که بر خلاف مسائل حاسی چون حاکمیت ملی و سیاست خارجی که دولت‌ها آن را نشانه‌ای از استقلال خود می‌پندارند، دستیابی به همگرایی در موضوعات اقتصادی و فنی که از حساسیت کمتری برخوردار است آسان‌تر است (Mowat, 1973: 59). کارکردگرایی تأکید دارد که تأمین نیازهای مشترک عاملی عمده در متحد ساختن مردم در ورای مرزهای دولت به شمار می‌رود (قوام، ۱۳۹۰: ۴۷) و توسعه فعالیت‌ها بین ملت‌ها، موجب شکل‌گیری سازمان‌های متعددی در سطوح منطقه‌ای می‌شود (Kim, 1992: 985).

دیوید میترا نی همگرایی را مساوی با تأمین نهادهای جدید فوق ملی برای رفع نیازهای کارکردی می‌داند. وی بر این باور است که فقط با موافقتنامه‌های حقوقی نمی‌توان مشکلات و اختلافات بین دولت‌ها و واحدها و بازیگران سیاسی را رفع کرده و امیدوار بود که با انعقاد پیمان صلح و توافقنامه‌ها، دولت‌ها به صلح پایدار برسند و شکاف‌های سیاسی موجود میان ایشان مرتفع شوند؛ بلکه راه‌حل نیل به توافقی با ثبات، انجام فعالیت مشترک و عملی است. به عقیده میترا نی، اقتصاد و سیاست را می‌توان تفکیک کرد. بر این اساس، اگر دولت‌ها در عرصه سیاست ملایم به همکاری دست بزنند، می‌شود امید داشت که پیوند میان سرزمین و اقتدار کنار رود و پس از

کارکردگرایی^۱ برخلاف فدرالیسم، غایتگرا نیست و درصدد آن نیست که حتماً یک ابردولت منطقه‌ای فدرال تحقق یابد (Mitrany, 1966). در عوض بر رشد و گسترش فعالیت‌های کارکردی، فنی، تجاری و اقتصادی به منزله نقطه عزیمت مقابله با جنگ و خشونت و دستیابی به صلح و همگرایی منطقه‌ای تأکید دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۹۸). در این چارچوب، دیوید میترا نی، برجسته‌ترین نظریه پرداز کارکردگرایی، معتقد است که پیچیدگی روزافزون نظام‌های حکومتی، وظایف اساساً فنی و غیرسیاسی حکومت‌ها در سطح ملی و بین‌المللی را به اندازه‌ای افزایش داده که حل آن‌ها نیاز به همکاری فن‌سالاران به جای همکاری نخبگان سیاسی است. این وضعیت به گونه‌ای است که ایجاد چارچوب‌هایی را برای همکاری بین‌المللی در قالب سازمان‌های کارکردی ضروری می‌سازد. با افزایش وسعت و اهمیت مسائل فنی بشر، شمار و قلمرو این سازمان‌ها نیز افزایش می‌یابد. بدین ترتیب، پیشرفت‌های فنی و اقتصادی و تکنیکی، روابط مبتنی بر وابستگی ایجاد می‌کنند و گسترش می‌دهند (بارکین، ۱۳۹۳: ۵۳؛ دورترتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۶۷-۶۶۸).

کارکردگرایی معتقد است وابستگی متقابل بین‌المللی با ایجاد مجموعه نهادهای کارکردی به حل مسائل اقتصادی و فنی فرامرزی مدد می‌رساند (سلیمان پور، ۱۳۹۱: ۵۴) در حقیقت کارکردگرایی از نوعی راهبرد تکاملی از پایین به بالا برای ایجاد پیوندهای همکاری جویانه میان دولت‌ها پشتیبانی می‌کند (قوام، ۱۳۹۰: ۴۶). کارکردگرایی بر خلاف فدرالیسم،

1. Functionalism.

به علت تفاوت برداشت مقامات بین‌المللی و مقامات دولتی از منافع ملی خویش، گروه اول به تقویت وحدت بین‌المللی تمایل دارد؛

در این مورد گروه‌های غیردولتی از مقامات بین‌المللی حمایت می‌کنند؛

اتفاق نظر کارشناسان درباره‌ی پاره‌ای مسائل کارکردی، به اتفاق نظر سیاست مداران می‌انجامد، حال آنکه فقدان اتفاق نظر گروه اول به طور مشابهی منجر به فقدان اتفاق نظر سیاسی می‌گردد.

کارکردگرایی به نظریه پردازی محض یا قواعدی تجویزی محدود نبود و از رشد سریع سازمان‌های بین‌المللی از اواسط قرن نوزدهم مایه می‌گرفت. زمینه‌های این رشد عبارت بودند از ارتباطات (پست و ارتباطات راه دور)، رودهای بین‌المللی (راین^۱ و دانوب^۲)، و پاره‌ای مؤسسات علمی (اتحادیه نقشه برداری). تکامل موفقیت آمیز این «دوایر» بین‌المللی تأثیر بسیاری بر «یان اسماتس»^۳ نهاد، به مفاد مشخصاً کارکردگایانه مواد ۲۳ الی ۲۵ میثاق جامعه ملل منتهی شد. سازمان بین‌المللی کار تأسیس شد و فعالیت کارکردگرایانه جامعه ملل - بویژه اقدامات «نansen»^۴ برای پناهندگان یا اقدامات «راچمن»^۵ در زمینه بهداشت جهانی - چنان موفقیت آمیز بود که پس از شکست سیاسی این جامعه، پیشنهاداتی جدی جهت اصلاح و تبدیل آن به واحدی عمدتاً کارکردی ارائه شد. مؤسسات کارکردی بیشتری در طول جنگ جهانی

مدتی، اقتدار به مسئله و بحثی موضوعی تبدیل گردد. این موضع بدان معنا است که در حوزه‌های موضوعی مشخص، نهادهای بین‌المللی که تحت نظارت «نخبگان فنی» فعالیت می‌کنند، مشروعیت می‌یابند که زمینه‌های همکاری و فعالیت دولت‌ها را مشخص سازند.

پاره‌ای از فرضیه‌های جالب توجه و قابل آزمایشی که همگام با این بحث پدید آمده‌اند، مشخصاً به جایگاه کارمندان بین‌المللی مربوط می‌شوند:

نهادهای بین‌المللی، وفاداری‌های ملی مقامات رسمی خود را تضعیف و وفاداری به آنها نهادها را جایگزین آن می‌سازند. این فرضیه آشکارا بر نگرش دولت‌های کمونیستی نسبت به نمایندگان خود در چنین نهادهایی حاکم بوده است. این دولت‌ها مکرراً نمایندگان خود را تعویض می‌کنند و در بدو امر هم با انتصاب تعدادی بیش از ارقام اسمی مخالفت می‌ورزیدند. از سوی دیگر نظریه روانشناختی که برخی از پژوهش‌های کنونی «پروفیسور گتزرکف» آن را تأیید می‌کند، به هیچ تعارض اساسی در این زمینه دست نیافته است، بلکه برعکس به نظر می‌رسد که افراد نوعی میل باطنی نسبت به خوی وفاداری داشته آن را گسترش می‌دهند، و بهترین کارمندان بین‌المللی هم از میان افراد وفادار به کشورهای خود برگزیده می‌شوند و نه از میان «انترناسیونالیست‌های» قانعی که بی‌وطن و فاقد خوی وفاداری‌اند.

4. Nansen

5. Rajchman

1. Rhine

2. Danube

3. Jan Smuts

کارکرد گرایان ضمن طرح شعار مرگ بر مرزها بر این باورند که واحدهای سیاسی قادر به تأمین خواسته‌ها و نیازهای انسانی در چارچوب‌های بسته نیستند و جوامع بشری پاسخ برخی از نیازهای خود را باید در ورای مرزهای ملی جستجو کنند که این امر همکاری‌های گسترده را در بین دولت‌های ملی ایجاب می‌کند. دیوید میترا نی مراحل تکوین همگرایی را به صورت زیر ترسیم می‌کند:

پپیچیدگی‌های فزاینده فرایندهای اجتماعی افزایش وظایف غیرسیاسی در جامعه و قوت گرفتن نقش متخصصان - همکاری متخصصان و فن سالاران فروملی در عرصه‌های فراملی پیدایش و افزایش نهادهای همکاری بین‌المللی - پیدایش همکاری‌ها و همگرایی اقتصادی در سطح جهانی (سیف زاده، ۱۳۸۴: ۳۸۸). از سوی دیگر، کارکردگرایان جدید با نقد نگرش خوشبینانه کارکردگرایان به مقوله اتحاد استدلال می‌کنند از آنجایی که در نظام بین‌المللی به دشواری می‌توان به اجماع کلی دست یافت، باید افراد را در چارچوب سیستم کثرت گرا مورد بررسی قرار داد. نظریه پردازان این گروه از جمله ارنست هاس و قلیپ اشمیشره بر این باورند که همگرایی اقتصادی لزوماً منجر به اتحاد سیاسی نخواهد شد. بدین ترتیب کارکردگرایان جدید بر اهمیت همگرایی‌های منطقه‌ای اسلوب‌های چانه زدن میان نخبگان سیاسی و باید بیان کرد که بر انگیزه‌های بازیگران سیاسی مشارکت کننده و بالاخره بر پیامدهای غیر قابل انتظاری که بر اثر تعقیب منافع متعارض هریک از بازیگران حاصل می‌شود تأکید می‌کنند. مطالعات هاس و اشمیتر باید بیان کرد که بیانگر این

دوم تأسیس شد و سازمان‌های موجود نیز به عنوان «مؤسسات تخصصی» به طور نه چندان محکمی به سازمان ملل متحد پیوستند. سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی هم بسرعت گسترش یافتند.

کارکردگرایی نه صرفاً یک نظریه، بلکه در واقع فلسفه‌ای است که به دو طریق در پی زدودن اصطکاکهای ذاتی موجود در روابط بین دولتی از جمله جنگ است. یکی تکیه بر رفاه اقتصادی و اجتماعی جهانیان و نادیده گرفتن مرزهای کشورها، و دیگری تأسیس سازمان‌هایی بین‌المللی که با فعالیت‌ها و کارکردهای مختلفی در پی برآوردن نیازهای اجتماعی- اقتصادی بشر باشند.

نکته آغازین تز کارکردگرایی آن است که واحد سازمانی حاکم در نظام بین‌الملل یعنی دولت ملی به طور فزاینده‌ای کارآیی خود را برای ارضای نیازهای بشری از دست می‌دهد، زیرا به سرزمین محصور محدود است، حال آنکه نیازهای بشری مرزها را درمی‌نوردد. «آینیس کلود»^۱ شارح و نقاد برجسته این مکتب چنین می‌گوید: «نظام متشکل از دولت‌ها با تحمیل نظام تقسیم عمودی اختیاری و جامدی بر جامعه جهانی، وحدت کلی جهان را گسیخته، آن را به بخش‌هایی تفکیک می‌کند که جدایی آنها توسط حاکمیت‌های مستقل به طور رشک آمیزی حفظ می‌گردد، حاکمیت‌هایی که نه خود قادرند مسائل اساسی را حل کنند و نه به سایر مراجع مجال حل آنها را می‌دهند» (فرانکل، ۱۳۷۶: ۳۴۸).

¹. Inis Claude

در نظریه کارکردگرایی، فرضیه فلسفی، نیازهای فنی جوامع و امکاناتی است که به نیاز آن‌ها پاسخ می‌دهد. این نیازها قدرت و پیشران لازم برای ایجاد هم‌گرایی منطقه‌ای را به وجود می‌آورند. در این فرضیه، جوامع مدرن امروزی، مشکلات فنی بسیاری را به وجود آورده‌اند که سیاستمداران در صحنه داخلی و خارجی ناگزیرند برای رفع این مشکلات به تکنوکرات‌های فن‌سالار متوسل شوند و در نتیجه، همانندی این مشکلات در کشورهای مختلف، تلاش‌های دسته‌جمعی برای حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فنی را ایجاب می‌کند. نوکارکردگرایی به‌عنوان نوعی سنتز و حاصل جمع مفروضه‌هایی از تئوری‌های فدرالیسم و کارکردگرایی، بر ضرورت‌های ساختاری تأکید بیشتری دارد. در این نظریه، هوجز منفعت شخصی را مهم‌ترین انگیزه کنش سیاسی و عامل بنیادی در فرایند هم‌گرایی منطقه‌ای به حساب می‌آورد. بنابراین در راستای این منافع شخصی، رهبران دولت-ملت‌ها باید به وضوح دریابند که منافعی برای آنان و جامعه وجود دارد که صرفاً از طریق پیوستن به جوامع فراملی و مرجعی مقتدرتر، تأمین می‌شود.

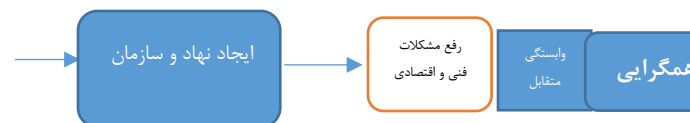
با این رویکرد، امید کارکردگرایان آن است روزی فرارسد که زنجیره‌های همکاری ایجادشده بین تأسیسات و ملت‌ها از فراسوی مرزهای سیاسی به هم متصل شده و زمینه اتحاد و همبستگی دولت‌های ملی فراهم آید. آن‌ها باید بیان کرد که مدعی هستند که اگر بتوان در گام اول همکاری را در فراسوی مسائل سیاسی تبیین کرد، امکان گرایش تدریجی به سمت یک نوع هم‌گرایی سیاسی فراهم می‌شود (کاظمی، ۱۳۷۰: ۳۵؛ عزیزیان، ۱۳۷۲: ۲۷؛ اخوان کاظمی، ۱۳۸۳: ۱۷۱).

نکته است که فرایند هم‌گرایی افزون بر ارائه تفاسیر مشابه دو کشور از مقوله امنیت و تهدیده متضمن دموکراتیک شدن مینای حاکمیت ملی خواهد بود و کشورهایی که وارد اتحاد با یکدیگر می‌شوند در نهایت ناگزیر به انجام پاره‌ای تغییرات و پذیرش حاکمیت ملی و مردمی در داخل خواهند بود (سیف زاده، ۱۳۸۴: ۳۹۱).

در همین حال، طرفداران نظریه مبادله بر تأثیرات حاصل از میزان و کیفیت تبادلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بین واحدهای گوناگون بر فرایند شکل‌گیری اتحاد و هم‌گرایی در نظام بین‌الملل تأکید دارند. بر اساس نظرات این افراد از آنجایی که در سیاست بین‌الملل واحدهای سیاسی در کنش متقابل با یکدیگر به سر می‌برند. افزون بر آن که ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی هر یک از این واحدها می‌تواند در همسویی و یا واگرایی آنها نسبت به هم مؤثر باشد، به هر میزان نیز که به حجم مبادلات میان کشورها افزوده شود به همان نسبت بر درجه هم‌گرایی میان آنان افزوده خواهد شد. در این راستا پژوهشگرانی نظیر «استیون اشیکل» و «لوییس کانتوری» ضمن امکان سنجی اتحادها در نظام بین‌الملل تصریح می‌کنند. به هر میزان که شباهت شاخص‌ها سیاسی و تشابه و تجانس بین ساختارهای سیاسی دو کشور افزایش یابد و در عین حال شاخص‌های اقتصادی آنان نیز مشابه یکدیگر باشد، بخت بیشتری برای تحکیم هم‌گرایی وجود خواهد داشت (Cantouri & Spiegel, 1970: 10-11). البته لازم به ذکر است برخی از منتقدان این نظریه معتقدند تجربه‌های تاریخی مبین این نکته بوده است که به موازات توسعه و بسط روابط بین واحدهای سیاسی ممکن است زمینه برای طرح تضادها و اختلافات نیز فراهم شود (قوام، ۱۳۷۵: ۲۵۳).

یا جامعه ندانند، مانع از وقوع آن می‌شوند؛ لذا، همگرایی فرایندی است که طی آن رهبران سیاسی کشورهای مورد نظر متقاعد و علاقه مند می‌شوند تا منافع خود را در چارچوب نهادهای فراملی تعقیب کنند و این وضعیت تا آنجا می‌تواند پیش رود که مرزهای ملی منسوخ شود (عبدالله خانی، ۱۳۸۹ : ۱۱۱). هاس همگرایی را فرایندی می‌داند که طی آن بازیگران سیاسی چندین واحد ملی مجزا ترغیب می‌شوند تا وفاداری‌ها، فعالیت‌های سیاسی و انتقادات خود را به سوی مرکز جدیدی معطوف سازند که نهادهای این مرکز از صلاحیتی برخوردارند که دولت‌های ملی را تحت پوشش خود می‌گیرند (Haas, 1958: 16). بر این اساس همگرایی فرایندی جنبشی، برای همکاری دولت‌ها و انتقال تدریجی اقتدار به نهادهای فراملی است. باید بیان کرد که حرکتی برای همگون سازی تدریجی ارزش‌ها، ظهور یک جامعه مدنی منطقه‌ای و ایجاد یک اجتماع بزرگ سیاسی منطقه‌ای است (زارعی و همکاران، ۱۳۹۳ : ۷۳۲۲).

نوکارکردگرایی با کنارگذاشتن ابعاد هنجاری تئوری کارکردگرایی، جنبه‌های فایده‌گرایانه منفعت‌طلبانه و را در نظریه کارکردگرایی تقویت کرد و کوشید با تأکید بر اهمیت و اولویت منافع و سود حاصل از تعاملات، تصمیمات و... حدنصاب‌های مدنظر رفتارگرایی را، در جایگاه رهیافت غالب در نیمه سده بیستم، رعایت کند. تفاوت نوکارکردگرایی با کارکردگرایی را می‌توان در چند نکته خلاصه کرد: ۱- در نوکارکردگرایی نشانی از «خیر مشترک» و هماهنگی منافع نیست، بلکه سعی می‌شود به مقوله همگرایی از دید «منافع ابزاری» نگریسته شود. ۲- در فرایند همگرایی، روند «سرایت» نقشی مهم ایفا می‌کند. این روند، باعث می‌شود مسائل مطرحه در یک موضع مشخص، تاثیراتی متفاوت بر سایر



شکل (۳). شماتیک مفهومی کارکردگرایی از واگرایی، ترسیم نگارنده

۱-۲-۳- نوکارکردگرایی

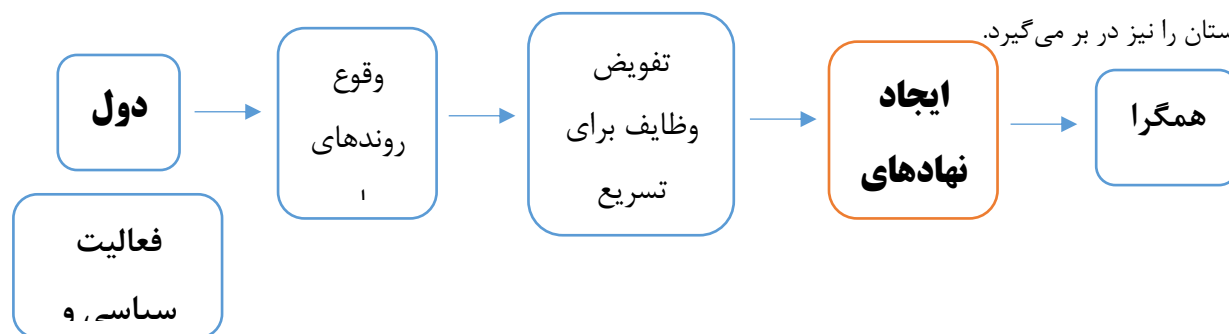
نوکارکردگرایی، نظریه دیگر مربوط به همگرایی است. گرچه نوکارکردگرایان نیز چون کارکردگرایان معتقدند که همگرایی منطقه‌ای از حوزه‌های رفاهی و کارکردی آغاز می‌شود، لیکن اضافه می‌کنند که نباید وابستگی متقابل سیاست و اقتصاد را از یاد برد (ریتبرگر و زنگل، ۱۳۸۹: ۴۵). مطالعات همگرایی در مکتب نوکارکردگرایی با نام ارنست هاس شناخته می‌شود. هدف نوکارکردگرایی تبیین این مسئله بود که چرا و چگونه دولت‌ها حاکمیت خود را رها می‌کنند و حاکمیت‌ها در هم آمیخته می‌شوند (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۶۰). هاس همگرایی را فرایندی می‌داند که طی آن بازیگر سیاسی در زمینه‌های مختلف وفاداری انتظارات و فعالیت‌های سیاسی را به سوی مرکزی جدید و بزرگتر سوق می‌دهد که این مرکز وظیفه قضاوت میان بازیگران را به عهده دارد.

«ارنست هاس»، بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز این حوزه است. وی با نفوذش بر افکار مقامات جامعه اقتصادی اروپا و اعضای کمیسیون آن، به تکامل این جامعه بی‌نهایت کمک کرده است (فرانکل، ۱۳۷۶: ۸۴). هاس، همگرایی را فرایندی سیاسی می‌داند و می‌گوید چنانچه رهبران، روند همگرایی را به نفع خود

در نوکارکردگرایی نشانی از «خیر مشترک» و هماهنگی منافع نیست، بلکه سعی می‌شود به مقوله همگرایی از دید «منافع ابزاری» نگریسته شود. به همین دلیل، هاس، نظریه پرداز مشهور این رهیافت، معتقد است که یکی از معیارهای همگرایی، سود و زیان ناشی از آن است. اراده همگرایی بستگی بدان دارد که گروه‌های عمده تشکیل‌دهنده واحد معطوف به همگرایی، چشم انداز همگرایی را ثمربخش می‌بینند. به عبارت دیگر، آنچه امکان همگرایی را معقول فراهم می‌سازد انگیزه‌های نوع دوستانه نیست، بلکه توجه به منافع و ارزش‌هایی است که بسیار پیچیده تر از مفاهیمی مثل صلح و دوستی و اتحادند. در واقع، آنچه همگرایی را به پیش می‌برد، فعالیت نخبگان یعنی «عملگرایی» آن‌هاست. به طور ساده، از نظر هاس نخبگان چنانچه دریابند که فعالیت در سازمانی فراملی به سود آن‌هاست و برایشان منفعی در پی دارد، برای این کار اقدام خواهند کرد (Haas, 1958: 13). بنابراین، از نظر هاس از یک سو پیشبرد آرام هدف همگرایی، مستلزم وجود یک تعهد سیاسی مشترک بین اکثریت بازیگران و رهبران دولتی است و از سوی دیگر، عواملی چون اقدامات نسنجیده سیاسی، منافع اقتصادی انفرادی و گرایش‌های ناسیونالیستی باعث از هم پاشیدگی این وحدت جمعی خواهد شد (سیف‌زاده، ۱۳۶۸: ۱۹۴). درحقیقت، این نظریه به جای وحدت منافع، بر رقابت منافع متفاوت تأکید می‌کند و چون امکان دستیابی به وحدت منافع وجود ندارد، تأمین ثبات تنها با مدیریت کارآمد منازعات در جامعه ای کثر تگرا مقدور می‌شود (فرانکل، ۱۳۷۱: ۴۸).

حوزه‌ها بگذارد و با توجه به پیچیدگی گسترده روابط تعاملات، نهادهای فوق ملی بتوانند به عنوان میانجی، ایفای نقش کنند. همگرایی از نظر هاس فرایندی است که از طریق آن کنشگران سیاسی در فضاهای ملی متعدد و متمایز متقاعد می‌شوند که وفاداری‌ها، انتظارات و فعالیت‌های سیاسی خود را به سمت مرکز جدید و بزرگتری سوق دهند که نهادهای آن از صلاحیت قانونی بر دولت‌های قبلی برخوردارند یا خواهان چنین صلاحیتی هستند (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۶۲). این فرایند در بستری غیرسیاسی، یعنی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فنی شکل می‌گیرد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۹۷۱: ۲۸۱). هاس، همگرایی را فرایندی تعریف می‌کند که طی آن رهبران سیاسی کشورهای مختلف متقاعد و راغب می‌شوند تا وفاداری و فعالیت سیاسی خود را به سمت مرکزی جدید سوق دهند که نهادهایش صلاحیت تصمیم‌گیری‌های فراملی دارد (شهریاری، ۱۳۸۸: ۶۶).

از آنجا که برای تشکیل یک همگرایی منطقه‌ای، اقدام گام به گام اقدامی موفقیت‌آمیز است، بنابراین از این نظر ایجاد یک هسته مرکزی اولیه از دولت‌هایی که دارای استعداد و انگیزه و هماهنگی بیشتری برای همکاری‌های اقتصادی و تجاری هستند و پیوستن دیگر دولت‌های منطقه در مراحل بعدی به این هسته، عملی‌ترین راه برای تحقق هدفهای بلندمدت توسعه پایدار منطقه است (سیف‌زاده، ۱۳۷۹). ایراد اساسی نوکارکردگرایی هاس را اروپامحور بودن آن می‌دانند، ولی با کمی تعدیل، می‌توان این نظریه را به جنوب غربی آسیا و خاورمیانه و همکاری دولت‌های مستقر در آن با قدرت‌های جهانی و بین‌المللی تعمیم داد که روابط رژیم صهیونیستی با انگلستان را نیز در بر می‌گیرد.



(Sharp, 2017: 31). بر این اساس عواملی که می‌توانند در همگرایی و واگرایی کشورها بیشترین تأثیر را داشته باشند، عبارت‌اند از:

عوامل انسانی و فرهنگی: قومیت، نژاد، زبان، دین و مذهب و تجربیات تاریخی از مهم‌ترین عوامل انسانی هستند.

عوامل سیاسی و جغرافیای سیاسی: تشابه و سازگاری نظام‌های سیاسی، پایبندی به اصول دموکراسی و ایجاد فضای باز برای رفت‌وآمد و تبادل افکار ملت‌ها از مهم‌ترین عوامل سیاسی اثرگذار است. در کنار عوامل سیاسی، عواملی مانند اختلافات سرزمینی، گروه‌های قومی پراکنده در دو سوی مرزهای سیاسی، رودخانه‌های مرزی، منافع مشترک مرزی و غیره از عوامل جغرافیای سیاسی اثرگذار بر همگرایی و واگرایی هستند.

عوامل اقتصادی: وابستگی‌های متقابل اقتصادی، چگونگی پراکندگی منابع، سیاست‌ها و سیستم‌های اقتصادی و تجاری، پایبندی به اصول اقتصاد و تجارت آزاد و هم تکمیلی اقتصادی از مهم‌ترین عوامل اقتصادی اثرگذار بر همگرایی منطقه‌ای به حساب می‌آیند.

تعادل و توازن قدرت: چنانچه تعادل قدرت در یک منطقه وجود داشته باشد، انتظار بیشتری وجود دارد که کشورها بدون هراس از تحت سلطه قرار گرفتن به وسیله قدرت‌های بزرگ‌تر، وارد پیوندهای جمعی شوند. از سوی دیگر، اختلاف زیاد قدرت ملی کشورهای یک منطقه زمینه‌ساز پیوندهای نظامی امنیتی با قدرت‌های فرامنطقه‌ای است که بنای هر نوع همگرایی منطقه را از بین می‌برد.

شکل (۴). شماتیک مفهومی کارکردگرایی از واگرایی، ترسیم نگارنده

۱-۲-۴- ارتباطات و همگرایی

نظریه ارتباطات بر «منطق همشکلی» مبتنی است: افزایش و تراکم مبادلات کشورها، همبستگی آنان را گسترش می‌دهد و این امر در نهایت منجر به همگرایی می‌شود (سالم‌پور، ۱۳۷۰: ۳۵؛ ولایتی و سعیدمحمدی، ۱۳۸۹: ۱۵۵؛ کوشکی و آزاد، ۱۳۹۱: ۶۹). بر اساس این نظریه، میزان همگرایی تابعی است از کیفیت مبادلات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اجتماعی میان واحدهای سیاسی متفاوت. به اعتقاد کارل دوپیچ، سردمدار این رهیافت، ارتباطات سیمان و بتون سازمان‌هاست و به تنهایی این امکان را فراهم می‌کند که گروهی با هم فکر کنند، با هم ببینند و با هم عمل نمایند. تعامل میان دولت‌ها منجر به تشکیل «جوامع امنیتی» یا نظام‌های سیاسی-اقتصادی ادغام‌شده می‌شود (Deutsch, 1965). فرضیه اصلی دوپیچ بر این اساس استوار است که «هرچه میزان تبادل یا وابستگی متقابل دولتی با دولت دیگر بیشتر باشد، آن دولت یا دولت‌ها بیشتر به هم نزدیک و مرتبط می‌شوند (محمدی، ۱۳۶۹: ۴۷؛ دهقانیان، ۱۳۹۶: ۷۵۸).

کارل دوپیچ، چهار شرط الزامی را برای همگرایی بدین شرح برمی‌شمرد: ارتباط متقابل، سازگاری عملی ارزش‌ها و هنجارهای مشترک، واکنش‌پذیری متقابل و نوعی هویت و وفاداری مشترک تعمیم یافته. او معتقد است این پیش‌شرط‌ها و علل مقدماتی، برای شکل‌گیری همگرایی الزام است

شکل (۵). شمانیک مفهومی ارتباطات از واگرایی، ترسیم نگارنده

نتیجه‌گیری

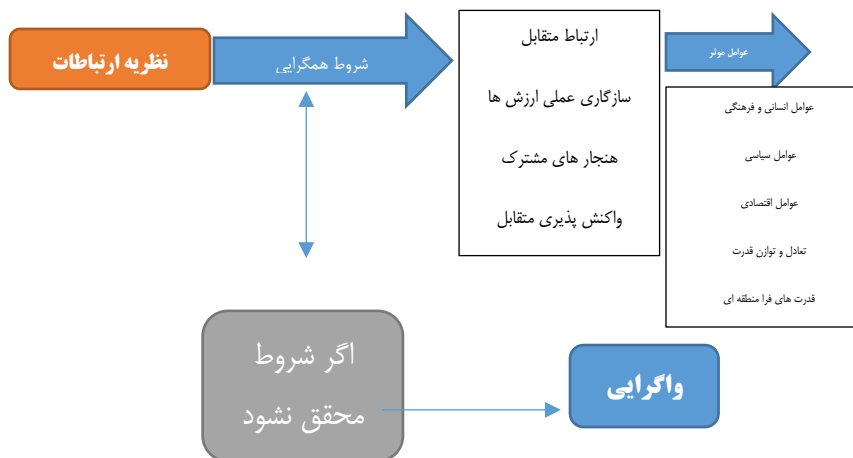
بررسی مفاهیم همگرایی و واگرایی از منظر نظریات مختلف روابط بین‌الملل نشان داد که این پدیده‌ها، برخلاف ظاهر متقابل‌شان، واجد ابعاد پیچیده، پویا و چندلایه‌ای هستند که در بسترهای متنوع تاریخی، ساختاری، فرهنگی، هویتی و نهادی شکل می‌گیرند. فهم دقیق این مفاهیم نه تنها مستلزم درک جزئیات درون‌زا و برون‌زای نظم بین‌المللی است، بلکه نیازمند رجوع به منظومه‌های نظری متفاوتی است که هر یک با پیش‌فرض‌ها و مفاهیم خاص خود به تبیین این پدیده‌ها می‌پردازند.

رنالیسم به‌عنوان یکی از نظریه‌های کلاسیک و واقع‌گرای روابط بین‌الملل، نظام جهانی را ساختاری آنارشیک و متشکل از بازیگرانی خودیاری‌جو می‌داند که در پی منافع ملی و بقای خود هستند. در این چارچوب، همگرایی فرآیندی صرفاً موقت، تاکتیکی و ناشی از ضرورت‌های موازنه قوا تلقی می‌شود؛ یعنی دولت‌ها در شرایط خاصی به همکاری تن می‌دهند، اما با تغییر شرایط قدرت، امکان واگرایی و بازگشت به رقابت مجدد بسیار بالاست. از دید رئالیست‌ها، واگرایی یک وضعیت نگران‌کننده نیست، بلکه یک روند طبیعی و اجتناب‌ناپذیر در چارچوب نظام بی‌مرکز جهانی است.

در مقابل، لیبرالیسم نگاهی خوش‌بینانه‌تر به ظرفیت همکاری میان دولت‌ها دارد. در این رویکرد، عامل مهمی همچون وابستگی متقابل اقتصادی و منافع مشترک، زمینه‌ساز شکل‌گیری و تثبیت همگرایی پایدار هستند. از این منظر،

قدرت‌های فرا منطقه‌ای: ارتباط قدرت‌های خارجی با کشورهای یک منطقه و انگیزه آن‌ها برای سلطه بر منافع آن، راه‌های فراوانی برای حضور آن‌ها در منطقه ایجاد می‌کند و این حضور به قراردادهای مختلف نظامی، تجاری و اقتصادی منجر می‌شود که به تدریج باعث تغییر رویکرد کشورها به همگرایی منطقه‌ای و از بین رفتن این همگرایی می‌شود (حافظ نیا و ربیعی، ۱۳۹۲: ۲۴۴).

نظریه ارتباطات فرآیند همگرایی منطقه‌ای را بر اساس مفاهیم ارتباطات، مبادله اجتماع‌سازی بین کشورهای منطقه‌ای تبیین می‌کند. ارتباطات بین‌المللی به مذاکرات بین‌المللی و همکاری بین‌المللی و نهایتاً به همگرایی بین‌المللی می‌انجامد. از این رو فرآیند ارتباطی باید ذاتاً متضمن رابطه متقابل بین واحدهای تشکیل‌دهنده یک نظام بین‌المللی باشد (دویچ و دیگران، ۱۳۷۵: ۸۳۴-۸۳۲).



می‌تواند زمینه‌ساز تبیینی جامع‌تر و واقع‌بینانه‌تر از پویایی‌های
نظم و بی‌نظمی جهانی باشد

سپاسگزاری

از معاونت محترم پژوهشی به خاطر حمایت حمایت معنوی در
اجرای پژوهش حاضر سپاسگزاری می‌شود.
از آقای دکتر عبدالله علیزاده به خاطر بازبینی متن مقاله و ارائه
نظریات ساختاری تشکر و قدردانی می‌شود.
از داوران محترم به خاطر ارائه نظریات ساختاری و
علمی سپاسگزاری می‌شود.
نگارندگان بر خود لازم می‌دانند از آقای دکتر محمد رسول
آهنگران به خاطر مطالعه متن مقاله حاضر و ارائه نظریات
ارزشمند سپاسگزاری نمایند.

منابع

- قوام، عبدالعل، (۱۳۸۹)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت.
- کریمی (۱۳۸۹)، نظریه‌های همگرایی در روابط بین‌الملل روزنامه رسالت، شماره ۷۰۳۱، مورخ ۲۲/۴/۱۳۸۹
- حافظ نیا، محمدرضا، (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، چاپ اول، مشهد: نشر پاپلی.
- صفوی، سیدیحیی؛ محمدرضا حافظنیا، محمدحسین افشردی و برات فرجی، (۱۳۹۱)، «امنیت پایدار در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس در پرتو ناپایداری نیروهای همگرا و واگراساز»، فصلنامه آفاق امنیت، دوره ۵، شماره ۱۷، پاییز، صص ۳۳-۵.
- فولادی، مسعود، (۱۳۹۷)، نقش بحران آب در سیاست خارجی کشورهای آسیای مرکزی: همگرایی یا واگرایی»، مجله دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، سال اول، شماره ۲، تابستان، صص ۵۱-۶۵.
- غیور، امین، نطق پور، مهدی (۱۳۹۲)، "عوامل منطقه ای موثر بر همگرایی ایران و روسیه و تاثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران"، مجله سیاست دفاعی، سال ۲۱، شماره ۸۳.

واگرایی بیش از آن که ماهیتی ساختاری داشته باشد، ناشی از
خلأ نهادی، سوءمدیریت سیاسی یا ضعف اراده در سطح
تصمیم‌گیری است.

سازه‌نگاری با عبور از تقابل سنتی ساختار-کارگزار، بر نقش
هویت، گفتمان، فرهنگ سیاسی و فرآیندهای اجتماعی شدن
تأکید دارد. در نگاه سازه‌نگارانه، همگرایی زمانی شکل
می‌گیرد که بازیگران بین‌المللی در فرآیند تعامل مداوم، معناها
و هویت‌های مشترک را بازتولید کرده و منافع خود را نه
به‌صورت صرفاً مادی، بلکه در بستر روابط میان‌ذهنی تعریف
کنند. در مقابل، واگرایی در این چارچوب ناشی از تضاد
گفتمانی، تقابل‌های هویتی یا شکست در فرآیندهای
معناپذیری متقابل است.

نظریه‌های کارکردگرایی و نوکارکردگرایی نیز با تمرکز بر
همکاری‌های فنی، نهادی و غیرسیاسی، همگرایی را فرآیندی
تدریجی، انباشتی و غیرتقابلی می‌دانند که از طریق حل
مسائل مشترک در حوزه‌های عملیاتی (نظیر حمل‌ونقل، انرژی
یا سلامت) آغاز می‌شود و با گذر زمان به حوزه‌های
حساس‌تری مانند سیاست و امنیت سرریز می‌کند. از منظر
این رویکردها، واگرایی زمانی رخ می‌دهد که زنجیره همکاری
کارکردی دچار اختلال شود، نهادها از انسجام بیفتند، یا پیوند
میان سطوح مختلف همکاری برقرار نشود.

در مجموع، هیچ‌یک از نظریات بررسی شده ادعای تبیین جامع
و کامل پدیده‌های همگرایی و واگرایی را ندارد، بلکه هرکدام
از زاویه‌ای خاص و با تأکید بر متغیرهای منتخب خود، بخشی
از واقعیت پیچیده نظام بین‌الملل را روشن می‌سازند. از این‌رو،
اتخاذ رویکردی تلفیقی و میان‌رشته‌ای که بتواند از
ظرفیت‌های تحلیلی این نظریات در کنار هم بهره‌گیری،

- ازغندی، علیرضا و مهدی آقاعلیخانی، (۱۳۹۲). بررسی عوامل منطقه ای واگرایی در روابط ایران و عربستان سعودی (۱۳۹۰ - ۱۳۸۴)، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲، تابستان، صص ۲۴۳ - ۲.
- حافظ نیا، محمدرضا و ربیعی، حسین، ۱۳۹۲، مطالعات منطقه ای خلیج فارس، تهران: سمت.
- غفاری، مسعود و شهروز شریعتی (بهار ۱۳۸۷)، امکان سنجی گسترش روابط راهبردی ایران و چین از منظر نظریات اتحاد همگرایی، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال چهارم، شماره اول، صص ۷۵-۹۵.
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۰) نظریه‌های همگرایی در روابط بین الملل (تجربه جهان سوم)، تهران: قومس
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۳) نقش سازمانهای منطقه ای در پایداری امنیت کشورهای عضو، ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی تهران موسسه اطلاعات، شماره ۲۱۰-۲۰۹، صص ۱۷۳-۱۶۴.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۳). نظریه‌های همگرایی منطقه ای و رژیم های بین المللی تهران: مخاطب.
- قوام، سید عبدالعلی، (۱۳۹۵)، سیاست‌شناسی مبانی علم سیاست، چاپ هفتم، تهران: انتشارات سمت
- حافظ نیا، محمدرضا، (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، چاپ اول، مشهد: نشر پایلی
- فرانکل، ژوزف، **روابط بین الملل در جهان متغیر**، ترجمه: عبدالرحمان عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۲.
- جلال پور، شهره؛ محمد فلاح و فاطمه محمودزاده، (۱۳۹۹)، «متغیرهای تأثیر گذار بر واگرایی روابط ایران و پاکستان»، فصلنامه پژوهش ملل، شماره «۵۶»، صص ۲۹-۲۹
- کریمی پور، یدالله؛ حسین ربیعی و سیدمحمد یعقوبی، (۱۳۹۸)، «بررسی زمینه‌های همگرایی و واگرایی»، ایران و عربستان سعودی در چهارچوب جغرافیای صلح»، فصلنامه نگرش نو در جغرافیای انسانی، دوره ۱۱، شماره ۴، پاییز، صص ۳۲۴ - ۳.
- صفوی، سیدحیی؛ محمدرضا حافظنیا، محمدحسین افشردی و برات فرجی، (۱۳۹۱)، «امنیت پایدار در منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس در پرتو ناپایداری نیروهای همگرا و واگراساز»، فصلنامه آفاق امنیت، دوره ۵، شماره ۱۷، پاییز، صص ۳۳ - ۵.
- مختاری هشی، حسین و مصطفی قادری حاجت، (۱۳۹۷)، «تحلیل ژئوپلیتیکی فرصت ها و چالش های همگرایی در منطقه غرب آسیا»، فصلنامه مطالعات آسیای جنوب غربی، دوره ۱، شماره ۱، بهار، صص ۱۱۹ - ۸۷
- امام جمعه زاده، سیدجواد و همکاران (۱۳۸۶) زمینه‌ها و مواقع همگرایی در منطقه خلیج فارس ". مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان، سال نوزدهم، ش ۴.
- سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۷)، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالب‌های فکری، تهران: سمت.
- سیف زاده حسین (۱۳۸۴) سیاست خارجی ایران، تهران: میزان
- حافظنیا، محمدرضا (۱۳۷۹)، مبانی مطالعات سیاسی و اجتماعی، قم: سازمان مدارس خارج از کشور.
- عابدی اردکانی، محمد (۱۳۸۹). نظریه همگرایی بررسی موردی شکل گیری و فروپاشی جمهوری متحد عربی (۱۹۶۱-۱۹۵۸) فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین المللی، شماره ۲۴، صص ۱۲۷-۱۵۴.
- دوپچ، کارل و دیگران، (۱۳۷۵)، نظریه‌های روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی، تهران: جهاد دانشگاهی
- لینکلینتر، اندرو، (۱۳۸۵)، جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- حاجی یوسفی امیر محمد (۱۳۸۲) ایران و رژیم صهیونیستی از همکاری تا منازعه: تهران: دانشگاه؛ امام صادق .
- عسگرخانی، ابومحمد، (۱۳۸۳)، رژیم‌های بین‌المللی، تهران: ابرار معاصر.
- دهقانی فیروزآباد، سیدجلال، (۱۳۸۲)، «تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین‌الملل»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۸، بهار، صص ۷۳-۱۱۶.
- قوام، سید عبدالعلی، (۱۳۹۰)، روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، تهران: سمت
- مشیززاده، حمیرا، (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت
- ونت، الکساندر، (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیززاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه
- جکسون رابرت، سورنسون جورج، (۱۳۸۵) مبانی درآندی بر روابط بین الملل، تهران: انتشارات میزان صص ۳۰۵
- بارکین، ساموئل. جی، (۱۳۹۳)، سازمان‌های بین‌المللی؛ تئوری‌ها و نهادها، ترجمه مصطفی انتظارمهدی و عبدالمجید سیفی، تهران: کویر.
- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۸)، نظریه‌های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران: قومس.
- فرانکل، ژوزف، **روابط بین الملل در جهان متغیر**، ترجمه: عبدالرحمان عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۲.
- عزیزیان، افشین (۱۳۷۲) وحدت اروپا در تئوری و عمل، تهران چاپخش.
- عبدالله‌خانی، علی، (۱۳۸۳)، نظریه‌های امنیت مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی (۱)، تهران: ابرار معاصر.
- شهریار، محمد علی (زمستان ۱۳۸۸)، تحلیل تأثیر عوامل سیاسی-امنیتی در همگرایی منطقه‌ای «با بررسی موردی آسه. آن و شانگهای»، فصلنامه سیاست (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی)، دوره ۳۹، شماره ۴، صص. ۶۳-۸۷.
- کوشکی، محمد صادق، آزاد امیر حامد (۱۳۹۱) بررسی تطبیقی عملکرد اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس در چهارچوب همگرایی منطقه ای فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی سال چهارم شماره ۱۰، صص ۸۸ - ۶۵.
- مجیدی، محمدرضا دهقانیان، محمدحسین (۱۳۹۶) راه ابریشم و ایران فرهنگی: مؤلفه‌های منطقه ای در غرب آسیه فصلنامه سیاست دوره ۴۷، شماره ۳، صص ۷۷۱ - ۷۵۳ .

- Hasen, Roger D., World Politics, xxi (1969), pp. 270-1.
- Etzioni, A., (1965), Political Unification (1965).
- Deutsch, Karl W. (1965). Nationalism and Social Communication, Cambridge, Massachusetts: M.I.T Press.
- Sharp, Jeremy (2017), Yemen: Civil War and Regional Intervention, Congressional Research Service.

- محمدی، یدالله، (۱۳۶۹) زمینه‌های همگرایی در منطقه خلیج فارس از ۱۹۷۱ تاکنون پایان نامه کارشناسی ارشد تهران دانشگاه تربیت مدرس

منابع انگلیسی

- McCall, Louis A. (1976), Regional Integration a comparison of European and American Dynamics, London, Sage Publications, Berelg Hills.
- Waltz, Kenneth.N (1979) , Theory of International Politics, New York.
- Mearsheimer, J. J. (2001). The tragedy of great power politics, p.50
- Morgenthau, H. J. (1948). Politics among nations. University of Chicago press
- Gilpin, R. (1981). War and change in world politics. Cambridge University Press.
- Krasner, S. D. (1999). Sovereignty and organized hypocrisy. Princeton University Press
- Reus-Smit, C. (1996) „The Normative Structure of International Society“, in F. Osler Hampson and J. Reppy (eds), Earthly Goods: Environmental Change and Social Justice (Ithaca).
- Ruggie, J. G. (1998). Constructing the world polity: Essays on international institutionalism. Routledge, pp 855-858
- Neumann, Iver (2003), A Region – Building Approach, in Fredrik Soderbaum and T Shaw, eds, Theories of New Regionalisms: A Palgrave Reader, London: Palgrave.
- Adler, E., & Barnett, M. (1998). Security communities. Cambridge University Press, p31
- Wendt, Alexander (1994) "Identity Formation and the International State" The American political Sciences Review, Vol, 88, No2.
- Hurrell. Andrew (1995) Regionalism in Theoretical Perspective", in Louis Fawcett and Andrew Hurrell, Regionalism in World politics. Regional or Regionization and International Order, Oxford and New York: Oxford University Press.
- Mitrany, David (1966), A Working Peace System. Chicago: Quadrangle books.
- Mowat, R.C (1973), Creating the European Community. London: Blandford Press.
- Kim, Samuel (1992), Regional Associations: Political. In Mary Hawkesworth and Maurice Kogan, Encyclopedia of Government and Politics. London: Routledge.
- Taylor, Paul, (1968). 'The Functionalist Approach to the Problem of International Order: a Defence', Political Studies, xvi. 3, pp. 393-410.
- Stanley Hoffman, (1964), Beyond the Nation-State 'Obstinate or Obsolete? The Fate of the Nation-State and the Case of Western Europe', Daedalus (summer 1966).